

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع بحث صحیح و اعم مرحوم آقای نائینی در این بحث که آیا ثمره‌ای برای بحث صحیح و اعم هست یا نه متعرض این مساله شدند آن وقت در اثناء کلام که دیروز گفته شد یک اطلاق مقامی را در مثل صحیح اعم عرض کردیم اطلاق مقامی اصطلاحاً این نیست الواردة في مقام بیان کل ماله دخل في الصلاة ، اولاً این تعبیر ایشان کل ماله دخل في الصلاة این تعبیر ایشان دقیق نیست چون روایات حماد متعرض شرایط نیست متعرض اجزاء است چون ما یک اجزاء داریم شرائط داریم در روایت حماد نمی‌گوید که امام قبلاً مثلاً قبله را چطور تعیین کردند طهارت را چطور انجام دادند یا ستی که حضرت داشتند ساتری که حضرت داشتند به چه صورت بود شرائط را ندارد. این روایت حماد بر فرض به درد بخورد به درد نفع جزئی می‌خورد که مثلاً فلان چیز جزء هست مثلاً قنوت جزء هست یا نه مثلاً من باب مثال یا مثلاً صلاة علی رسول الله جزء هست در ذکر رکوع این به درد این کار می‌خورد به درد مساله‌ی نفی جزئی.

این که در بعضی از کتب اصولی هم مثل فصول مثلاً من نگاه می‌کردم ایشان هم نوشته نفی جزئی حق با فصول است نه با ایشان، ایشان توجه نکردند، این کل ماله دخل في الصلاة دقیق نیست دقیق‌ترش فی نفی جزئی ، اگر در جزئی چیزی شک شد می‌شود به این روایت تمسک کرد در نفی اش این نکته‌ی اول نکته‌ی دوم عرض کردیم ایشان تعبیر اطلاق مقامی کرده ظاهراً مرادش از اطلاق مقامی چون فعل بوده فعل امام بوده لذا از این جهت تعبیر به اطلاق مقامی کرده است.

اما بعید است انصافاً چون انصافاً یک اصطلاحی دارند که فعل دلالت بر اطلاق ندارد یا عموم راست است این مطلب مثل لفظ نیست که دلالت بر اطلاق یا عموم داشته باشد اما فعل دلالت ندارد. اما چیزی که در اینجا وجود دارد در ذیلش دارد هکذا صلی این معلوم نیست دیگر اطلاق فعل باشد چون دارد یا حماد هکذا اینجوری نماز بخوان.

و لذا هم به این تمسک کردند به اینکه مثلاً فلان مطلبی که در کلام امام آمده اصل اولی این است که واجب باشد ولو این روایت مشتمل بر بعض مستحبات هم هست لکن گفتند اصل اولی این است چون فرمود هکذا صلی دیروز هم عرض کردیم لذا اطلاق

مقامی و در این جا باز با این قیدی که در ذیل کلام هست خیلی مشکل است و مگر مراد ایشان این باشد که چون امام در مقام بیان واجبات نماز بودند بلکه بعضی از مستحبات هم آوردند پس می شود به این تمسک کرد که فلان قسمت جزء نیست اصلا مراد ایشان این باشد و الا انصافا صدق اطلاق مقامی بر این مشکل است.

عرض کردیم اطلاق مقامی اصطلاحا در جایی گفته می شود که مطلبی باید عادتا بیان بشود بیان نکردند اطلاق مقامی اصطلاحا این است مثلا وقتی فرمودند این عصیر عنبی بعد از ذهاب ثلثین پاک می شود خوب عادتا این سوال می آید که دیگ هم پاک است یا نه حالا یک ملاقه ای هم بوده قاشقی هم بوده این عصیر را به هم زده این آب انگور را به هم زده آیا آن قاشق را بشوییم مثلا در وقتی که ذهاب ثلثین نشده بود با قاشق این عصیر عنبی را به هم زده بعد از اینکه عصیر پاک شد خود قاشق چطور خوب قاعدتا باید بگوید قاشق را بشوید اصطلاحا اطلاق مقامی این است. مقام اقتضاء می کند که یک مطلبی گفته بشود ولکن گفته نشده دقت فرمودید ؟

مثل همان مساله ای چاه که من عرض کردم این ها را اصطلاحا گاهی ما در فقه ملازمات جزئی به آن می گوئیم یک نحو ملازمه ای که مثلا به این که به این ملازمات جزئی یا به تعبیر اینجا مثلا اطلاق مقامی مراد این است و نظائر دارد حالا من نمی خواهم وارد بحثش بشوم. چون من عرض کردم از وقتی که تدوین علم اصول شد آن جایی که ملازمات کلیه بود در اصول آوردند آن جایی که ملازمات جزئی بود در فقه نگه داشتند قاعده ای کلی ملازمات جزئی مثل اینجا وقتی که عصیر پاک شد پس آن دیگ هم پاک است این را می شود از این زاویه نگاه کرد اسمش را بگذارید ملازمات ، وقتی آب چاه پاک شد فرمودند که طناب پس آن طناب بالملازمه، اینها را می گویند ملازمات جزئی . دقت می فرمایید ؟

ملازمات جزئی اگر بین دو تا اعتبار قانونی تلازمی باشد یکی اش که تعلق گرفت دیگری هم اشکال ندارد. و این را ما داریم یعنی انواع مواردش در فقه داریم که الان جای بیانش نیست.

فرض کنید مثلا در سابق که متعارف بود زن ها لباس می پوشیدند که لباس سرتاسری می پوشیدند در لغت عرب به اصطلاح درع می گفتند درع یعنی زره این مثل زره زن است در مرد مثل قبا می گفتند در زن درع می گفتند آن وقت عرض کردیم که درع طوری بود که تا نیمه ای ساق دست می آمد تا نصف دست یعنی آستینش تمام دست را نمی پوشید خوب در روایت دارد که به اصطلاح قواعد

من النساء اشکال ندارد که لا بأس ان یضعن ثیابهن که در روایت آمده مراد همان جلباب است یا چادر، چادرش را بردارد در یک روایتی که برای بزنتی است از امام رضا علیه السلام سؤال می کند اگر این زن چادرش را برداشت نظر به دست زن تا نیمه ی دست زن جایز است یا نه این ملازمات جزئیّه است.

یعنی اگر شارع اجازه داد که چادر را بردارد در آن زمان برداشتن چادر ملازمه با این بود که نصف دست دیده بشود الان زمان ما اینطور نیست اینکه در روایت بزنتی آمد در قرب الاسناد نقل می کند که هل یجوز النظر الی نصف یدها الی ذراعها این مراد این است که اگر چادر را برداشت شارع اجازه ی این عمل را داد پس بالملازمه بگوییم یجوز النظر و چند تا مساله ی دیگر هم از این قبیل است که من نمی خواهم وارد بحثش بشوم.

البته در اینجا طبق قاعده آقایان گفتند خوب گفته برداشتن چادر یا جلباب برای او جایز باشد اما نظر حرام باشد هیچ ملازمه ای بین برداشتن و نظر نیست اما این در زمینه ی فقهی اش وارد شده دقت کردید؟ اینها را ما اصطلاحا ملازمات جزئیّه می گوئیم، اجازه دادن که جلباب یا چادر را بردارد و عادتاً نصف دستش بیرون است پس برداشتنش ملازم با نگاه به اوست بگوییم حالا که اجازه داد شارع که این چادر برداشته بشود پس این نگاه هم جایز است. این ها را اصطلاحاً ملازمات جزئیّه می گویند. ملازمات کلیه همان مساله ی ضد که امر به شیء مقتضی مثلاً نهی از ضدش هست یا نه مثل مساله ی مقدمه ی واجب، اگر شیئی واجب شد مقدمه اش هم واجب است یا نه؟ این ها ملازمات کلیه هستند، پس یک ملازمات جزئیّه داریم که این ملازمات جزئیّه ضابطه اش این است در آن خصوص فرع فقهی لحاظ می شود دقت کردید؟ آن خصوصیات فرع فقهی یک نکاتی را دارد این را می گویند ملازمات، اسم را بنده گذاشتم آن ها نگذاشتند، بنده اسمش را گذاشتم ملازمات جزئیّه.

ملازمات جزئیّه را در اصول نمی آورند چون هر بایی در باب فقه آن ملازمه را باید در همان باب حساب کرد آیا این تلازم دارد یا تلازم ندارد اگر عصیر پاک شد با طهارت دیگ با طهارت قاشق، قاشقی که در عصیر می زنیم با آن تلازم دارد یا ندارد، اینها اصطلاح بنده گذاشتم ملازمات جزئیّه، چون در ملازمات جزئیّه خصوصیت مساله لحاظ می شود لذا این در فقه ذکر می شود.

اما در ملازمات کلیه خصوص مساله لحاظ نمی شود. مقدمه ی واجب عنوان مقدمه ی واجب عنوان فرض کنید به این که نهی از ضد، ضد آن عمل آنجا هم در باب مقدمه ی واجب عرض کردیم تقریب واقعی مقدمه ی واجب این است اگر دو تا عمل دقت

کنید چون به این تقریب در این کلمات اصحاب نیست حالا ما این تقریش را عرض کنیم اگر بین دو عمل در خارج تلازم یا تعاند باشد دقت کنید، اگر بین دو عمل، چون این تقریب را اینجا عرض کنیم چون مسالهی ضد شاید به این زودی نرسیم، بین دو عمل تلازم یا تعاند خارجی باشد، خوب دقت کنید. آن وقت اعتبار به یکی تعلق بگیرد آیا به دیگری هم تعلق می گیرد با آن که لازم است یا آن که ضدش است؟

مثلا فرض کنید اگر گفت برو پشت بام رفتن پشت بام تلازم دارد به نصب سلم، نردبان نصب کنید، یا گفت برو گوشت بخر، خریدن گوشت تلازم دارد با رفتن به بازار، سوار ماشین شدن خصوصا اگر فاصله ای باشد، اگر گفت گوشت بخر معنایش این است که واجب است سوار ماشین بشوی بروی بازار یا نه؟ این تلازم.

تعاند مثل اینکه فرض کن بگوئید گوشت بخر اگر انسان مشغول نماز بشود با نماز خواندن نمی تواند برود گوشت بخرد یا بخوابد پس اگر گفت برو گوشت بخر دیگر نماز نخوان. این نکته ی ضد این است. اگر گفت گوشت بخر یعنی نخواب.

آنجا هم بحث سر همین است که اگر امر اعتبار، تعلق پیدا گرفت به گوشت خریدن این خودش واجب می شود این عنوانی که یعنی به عبارت دیگر در باب اعتبارات قانونی همان عنوان به آن اعتبار تعلق می گیرد به لازمش یا معاندش تعلق نمی گیرد طبیعت اعتبارات قانونی سرائت نیست علیت و معلولیت نیست. یعنی همین گوشت بخر واجب است اما آن مسالهی که برو بازار آن مربوط به تحقق عمل در خارج است. دقت کردید نکته ی فنی، در اعتبار نمی آید یعنی نکته اش این است چون تلازم خارجی دارند و اعتبار به یکی خورد پس باید به دیگری هم بخورد این نکته ی فنی روشن است، این نکته ی قانونی است.

الان بحث ضد را نگاه کنید تقریب های متعدد دارند ما آوردیم نکته ی قانونی اش را این قرار دادیم نکته ی حقوقی و قانونی اش این است.

یا امری که با هم تعاند دارند اعتبار قانونی به یکی خورد آیا این معنایش این است که ضد او هم اعتبار به او می خورد به نحو نفع، مثلا گفت گوشت بخر یعنی نماز نخوان، البته در آنجا آن یک ترتب قانونی دیگر هم دارد اگر گفت نماز نخوان، نماز باطل است، پس اگر گفت گوشت بخر نماز خواند نمازش هم باطل است خوب دقت کنید.

یعنی یک بحث اولی اش تعلق حرمت بود چون تعاند داشت، نماز خواندن حرام است، نکته‌ی دومی که می‌خواستند اثبات بکنند نکته‌ی اینکه این نماز چون محرم است باطل هم هست. این تفسیر قانونی مساله‌ی ضد.

پس بنابراین این مطلبی را که در اینجا هست این است که در باب اطلاق مقامی ملازمات جزئیه را حساب می‌کنند و اما در این روایت چون امام سلام الله علیه می‌خواهند به حماد فرمودند نماز بخوان بعد هم فرمودند این نماز به درد نمی‌خورد و بعد خودشان، چون در این مقام هستند شاید مراد مرحوم نائینی اطلاق مقام به این بوده چون در مقام بیان اجزاء نماز بودند پس اگر شک کردید می‌شود به این روایت تمسک کنیم.

لکن اصطلاحاً این را اطلاق مقامی نمی‌گویند این مثل همان اطلاق لفظی است نهایت می‌گویند اطلاق برای فعل ثابت نمی‌شود. مخصوصاً که در ذیل این دارد هکذا صلی این دارد در ذیلش یا حماد هکذا صلی ...

یکی از حضار: اشتباه حماد در روایت نیامده کجا را اشتباه می‌خوانده؟

آیت الله مددی: نه نیامده، احتمالاً کتاب خودش بوده شرح حال نماز خودش را ننوشته شرح حال نماز امام را نوشته است. علی ای حال دقت فرمودید؟ هکذا صلی این دیگر لفظی است این دیگر مقامی نیست که اگر امام فرمود هکذا صلی اگر این هکذا صلی نبود به فعل می‌شد تمسک نمود اما چون بعدش می‌فرماید هکذا صلی با آمدن هکذا صلی این دیگر از اطلاق فعلی هم خارج می‌شود می‌شود یک اطلاق قولی دیگر چون قرینه‌ی هکذا صلی. من دیروز یادم رفت که این نکته را عرض بکنم. و علی ای حال اصطلاح است دیگر شاید مراد مرحوم نائینی از این تعبیر این است یعنی مراد ایشان این معنا بوده و الا طبق مصطلح متعارفی که در اطلاق مقامی هست در مقابل اطلاق لفظی است و اطلاق لفظی را هم عرض کردیم یا اطلاق تصویری است یا تصدیقی اطلاق تصدیقی ارزش قانونی دارد.

و این که آمدند گفتند اطلاق تصدیقی است یا تصویری بحث کردند آقایان به نظر ما آن بحث متمر ثمر نیست صحیحش این است که ما دو جور اطلاق داریم و مثالش هم دیروز عرض کردیم مثلاً صاحب کفایه می‌گوید اطلاق صیغه اقتضاء می‌کند که واجب تعیینی باشد تخییری نباشد که مقدمات حکمت به اصطلاح و عرض کردیم آقایانی که به ایشان اشکال کردند گفتند این اطلاق لفظی تصویری است این اطلاق تصدیقی نیست همین که بگوید آب بیاور یعنی این واجب تعیینی نیست. نکته‌ای نمی‌ماند.

اینکه او نیاورد ، نیاوردن او یعنی تخییری نیست، تا او نیامد تخییری نیست. این دیگر احتیاج به احراز مقدمات حکمت ندارد نمی خواهیم بگوییم در مقام بیان باشد یا مقدمات حکمت و مع ذلک این مطلب او را نیاورد چنین چیزی نمی خواهیم تا گفت معنایش خودش واجب تعیینی است آب بیاور یعنی تعیینی ، تخییرا معنا ندارد.

حالا این هم راجع به این مطلب .

یکی از حضار : حاج آقا اول روایت بحث قبله را دارد و امام دست ها را انداختند و اینکه شرائط اجزاء نیست.

آیت الله مددی : نه بینید قبله که خوب مسلم است مثلا طهور چطور وضوء گرفتند و خصوص طهور و ستر و ساتر و ساترش

چه

یکی از حضار : دست ها را انداختند یعنی تکتف نداشتند

آیت الله مددی : خوب این ها اجزاء است .

یکی از حضار : اجزاء ؟

آیت الله مددی : بله

یکی از حضار : در شرایط فقط قبله

آیت الله مددی : بله آن چیزی ندارد .

یکی از حضار : یجب تکتف این هم شرایط نیست.

آیت الله مددی : نیامده نه تکتف هم نه .

یکی از حضار : ببخشید حاج آقا قرائن این طوری نیست که شان خود حماد با این که می دانیم کتاب حریر خواندم، حضرت

در مقام اصلا اجزاء حتی هم نبوده آداب و مستحبات را بیشتر ، منظورتان نماز کاملی که از تو توقع می رود این بوده .

آیت الله مددی : معلوم نیست می گویم حالا من در ذهنم بود که لا یقبل الله صلاة الا بهذه کیفیة حالا دارد که یا حماد هکذا

صلی این مقدار از آن در نمی آید. و اما اینکه کتاب حضرت می فرمایند مهم نیست کتاب خوانده باشید ده دوره مثلا عروه شرح

دادید بلند بشو بخوان بینم عملا چه کار کردید، عملا آنچه که در کتاب حریر آمده انجام می دهید یا نه .

یکی از حضار: آقا عذر می‌خواهم ملازمه‌ی جزئی‌ه را حضرت عالی فرمودید از باب ملازمه‌ی عرفیه باشد و استظهار عرف از

دلیل باشد می‌شود حجت کرد؟

آیت الله مددی: بله خوب.

یکی از حضار: خوب لذا اگر گفت

آیت الله مددی: ولذا اینجا قبول می‌کند، بله لذا خوب دقت بفرمایید و لذا در مساله‌ی مثل همین چاه و اینها ملتزم شدند دیگر

دیگ و چاه و اینها ملتزم شدند چون خیلی بعید است که بگویند عصیر پاک است برو دو مرتبه دیگ را بشوید مثلا خیلی بعید است.

یکی از حضار: ملاقه را بشوید، آخر ملاقه دیگر ملازمه ندارد یا حتی مثلا اگر یک مقدار پاشیده باشد به دیوار.

آیت الله مددی: اگر متعارف به این باشد، ته دیوار متعارف نیست نه، دیگ که قطعا متعارف است دیگ که خودش متعارف

است.

یکی از حضار: در غسل مس میت می‌گویند آب هر جا پاشیده باشد دیگر پاک است.

آیت الله مددی: نه آن به خاطر این است که آن آب پاک است، گفت ان هذا ماء لا یصیب شیء الا وقد، البته در ماء مطر سند

هم ندارد روایتی است در آب باران که ان هذا ماء لا یصیب شیء الا طهره، این شاید از آن جهت باشد.

علی ای حال شاید هم اصولا همانطور که در روایت دارد، امیرالمؤمنین فرمود ما بدن پیغمبر را شستیم، پیغمبر طاهر مطهر بودند

که جرت السنة بذلک، شاید اشاره به این باشد که خود بدن نجس نبود، حالا به هر حال آن نکته‌ی خاص خودش را دارد آن تعبیر

است، ملازمه‌ی جزئی‌ه مواردی است که در عرف است و این را عرض کردیم که در فقه اسلامی هم وارد شد اما در روایات ما

به رسول الله هم نسبت داده شده نمی‌خواستیم وارد بشوم بعضی موارد اما در میان اهل سنت هست از تقریبا از قرن اول از اواخر

قرن اول از زمان حسن بصری هست اما در روایات ما در روایات سکونی هست همان ملازمه‌ی معروف. چون جزو قراردادی که

با اهل کتاب بود اصطلاحا اهل ذمه آن قراردادی که بود این بود که آنها اجازه داشتند زن‌هایشان موهایشان بیرون باشد، موی سر،

بقیه‌ی بدن را می‌پوشاندند موی سر اشکال نداشت.

لذا این سوال مطرح شد حالا که قانون اجازه داد موی سرشان بیرون باشد پس یجوز النظر الیه ام لا ؟ این هم جزو ملازمه است. لذا عده ای از اهل سنت مثل همین حسن بصری می گفتند بله مادام قانون اجازه داد موی سرش را بیرون بیاورد پس مرد مسلمان هم می تواند به موی او نگاه کند این جا روایت ما یک روایتی هست لانهن اذا نهین لا ینتهین و لانهن اذا نهون لا ینتهون هم داریم این خیلی این روایت مشکلات درست کرده که ما به لطف الهی حلش کردیم آن مشکلات را.

علی ای حال غیر از این روایت یک روایت دیگری دیدم از سکونی عن جعفر عن ابی عن آبائه در همین کتاب وسائل آن چاپ قدیم که مانوس ما بودی جلد چهارده ابواب مقدمات نکاح به نظرم باب ۱۰۷، ۱۰۸، در آنجا این روایت را آورده این مطلبی که الان در کتاب به اصطلاح کتب ما به نظرم در کتاب کافی هم باشد این روایت در روایت اهل کتاب به نظرم در کافی هم وارد شده است.

یکی از حضار: اذا نهین لا ینتهین ؟

آیت الله مددی: نه در کتاب وسائل نهین را باب دیگری قرار داده است. دو تا باب قرار داده، این باب ۱۰۹ یا ۱۱۰ است آن باب قبلش است. دو تا حدیث، دو تا، مرحوم صاحب وسائل دو عنوان فهمیده درست هم نیست مطلب ایشان این منشاء ایشان همین فهم صاحب وسائل قدس الله نفسه است.

علی ای حال وارد بحث جزئی نشویم آنجا هم همین ملازمه ی عرفیه است یعنی اگر دقت کردید، و لذا اشکال این بود ممکن است شارع اجازه بدهد که مویش را بیاورد بیرون اما حرمت نظر به حال خودش بماند هیچ ملازمه ای ندارد این که شما سوال فرمودید این باید یک ملازمه ی عرفی بشود این جا می گویند ملازمه ی عرفی نیست، ممکن است در مواد قانونی در قرارداد ذمه جایز باشد برایش کشف شعر اما کشف شعر ملازم با نظر به شعر نیست.

یکی از حضار: اختلال اجتماعی ایجاد می کند.

آیت الله مددی: چه اختلالی نگاه نکند.

یکی از حضار: در خیابان همه می روند و می آیند.

آیت الله مددی: بروند و بیایند چه اشکال دارد ؟

.....
علی ای حال آن وقت نظیر این هم در امه هم هست البته در اماء چون اماء به طور طبیعی مثلا دامن می پوشند تا حدود زانو می پوشانند به بالا ، ساق پایشان بیرون بود و لذا آن جا هم می گفتند یجوز النظر ما دام که زن مثلا می توانست. آن وقت ابن حزم در کتاب محلی می گوید لا یجوز النظر مثلا ایشان می گوید بحث اماء استثناء ندارد اماء هم مثل بقیه ی زن ها لا یجوز النظر این که مثلا نگاه بکند به پای یک زن کنیز به اعتبار اینکه می توانسته پایش را برهنه کند تا زانو را ایشان می گوید نه .

بینید این یکی از نقاط بحث در دنیای اسلام شد. روشن شد سرش هم چیست ؟ سرش بحث ملازمه ای است که من اسمش را گذاشتم ملازمه ی جزئی.

یکی از حضار: آقا عذر می خواهم نتیجه گیری مبتنی بر این نیست که آیا روایات باب احکام را ما حمل بر اعتبارات قانونی کنیم یا از این باب که چون مخاطبش عرف بوده لذا حجیت از باب استظهار عرف است اگر گفتیم استظهار عرف ملاک است با اعتبارات قانونی منافات پیدا می کند لذا ملازمات عرفی حجت می شود اگر از باب جعل قانون و اعتبار خیر ملازمات حجت نیست. اما خوب این که بخواهیم اثبات کنیم همه اش ...

آیت الله مددی: عرف را ما قبول کردیم لکن چون عرف در اصطلاح در آن زمان عرف عبد و مولی بود حالا شما به جای عرف بگذارید عبد و مولی ما این را مفصل توضیح دادیم که آیا فهم خطابات را بر اساس رابطه ی عبد و مولی بفهمیم یا بر اساس رابطه ی قانونی اصلا این برای اولین بار، ندیدم کسی ، ما اصولا کل فضای قانونی نه مباحث اصول را کل فضایی که در کتب اصول هست بین سنی و شیعه و از قدیم تا الی یومنا هذا گفتیم فضای حاکم بر کتب اصول هشت تاست اصولا یک فضایش فضای عبد و مولی است.

در فضای عبد و مولی نکات خاصی دارد چون الان دیگر بحثمان در این جهت نیست یکی از نکات اساسی ترابط بین اعتبارات مولی لازم نیست، تجانس و تسامخ و سنخیت بین اعتبارات مولی لازم نیست اما در قانون این به عکس لازم است یعنی ترابط مواد قانونی با همدیگر کاملا ملاحظ است . یعنی یکی از فوارق اساسی ، عرض کردم چون حالا شما اجمال فرمودید من هم اجمال عرض می کنم تفصیل ان شاء الله ، چون ندیدم کسی از آقایان متعرض بشود.

ما کلا فضای حاکم بر کتب اصول را چه سنی چه شیعه چه قدیم چه جدید این را در هشت فضا ، هشت فضای قانونی به اصطلاح این فضای اصولی قرار دادیم یک فضای اصلی اش فضای قانونی است این فضای قانونی عرض کردم چند دفعه در کتب اصول جدید شیعه ذیل عنوان خطابات قانونی آمده نه فضای قانونی.

عرض کردیم در مثل کلمات مرحوم آقای خمینی اصلش هم تا آنجایی که من دیدم در قمی ها مرحوم آقای سید محمد تقی خوانساری همین سر قضیه ی باران و استسقاء و اینها ایشان دارد که خطابات شرعی خطابات قانونی هستند من اولین بار دیدم بعد هم مرحوم آقای خمینی دارند احتمالا از ایشان گرفتند .

عرض کردم و حالا این تفسیری که اینها کردند درست است یا نه آن هم بحث دیگری است که حالا جایش اینجا نیست ، ما این را به جای بررسی خطابات عرض کردیم اصلا روح قانون فضای قانونی خطابات مرحله ی ابراز است مرحله ی ظهور است ثبوت قانون است اما خود قانون و فضای قانون یک حساب خاصی دارد یکی از نکات فراوان دارد حالا من نمی خواهم اینجا متعرض بشوم این نکته خیلی اساسی است در فضای رابطه ی عبد و مولی تلازم مطرح نیست.

یکی از حضار: اگر مولی حکیم باشد.

آیت الله مددی: حتی حکیم باشد.

چون می آید به مرور عرفی قیاس می کند دقت کردید؟ یعنی مثلا صبح بگوید آقا نان لواش بخر من باب مثال دو ساعت دیگر بگوید مثلا ظهر آب گوشت درست کن مثلا مثال عرفی بگوید آقا نان لواش با آب گوشت نمی خورند ، مثلا سنگک بخرید، می گوید به تو مربوط نیست همان که به تو گفتم انجام بده، آن که صبح گفتم انجام بده آن هم که بعد گفتم ، این عبد وظیفه اش نیست که تلازم را ببیند اما در فضای ، و لذا الان در فضای قانونی متعارف در دنیای غرب یکی از کارهای بسیار مهم قیاس مواد قانونی با همدیگر که بین آنها تعاندی تعارضی اجمالی اختلافی پیدا نشود ، اصلا خودش این یک امر واقعی هم هست این خودش امر اعتباری نیست این ها را ما توضیح دادیم مفصل این جا جایش نیست الان بیان کنیم.

آن وقت یکی از نکاتش همین است یک ترابطی هست آن چه که بنده ی سرا پا تقصیر عرض کردم فضای خطابات شخصی یعنی خود فضای احکام شرعی یک فضای قانونی است لذا این ترابط و تسامخ مراعات می شود خوب دقت کنید اما تعابیر ادبیات،

ادبیات عبد و مولی است چون جامعه، جامعه‌ی عبد و مولی بود ادبیات، ادبیات عبد و مولی است اما روح احکام شرعی روح قانونی است یعنی این ها را با هم دیگر.

مثلا در آن روایت دارد این روایت متاسفانه در وسائل هم نیآورده است یکی از عجایب است رحمة الله علیه، مرحوم آقای ربانی در حاشیه‌ی وسائل نقل می‌کند که زراره می‌گوید رفتم خدمت امام باقر فرمودند که اگر فریضه و نافله شد ابتدا به فریضه کن اگر وقت داخل شد. بعد باز سفر دیگر رفتم به حکم گفتم حکم بن عتبه از فقهای بزرگ معروف اهل سنت در کوفه است و زراره نزد او درس خوانده، می‌گویند زراره اصل سنی بوده شاگردهای حکم است. می‌گوید به حکم گفتم که امام این طور گفت خیلی خوب، باز سفر دیگر امام فرمود پیغمبر نماز صبحشان قضا شد این که خوابیدند پیغمبر و نماز صبح را که آقایان علمای ما هم گفتند انامه خدا عمدا او را خواباند تا مسالهی قضاء را تشریع و جعل قضاء بشود روشن بشود، بعد امام فرمودند به اینکه پیغمبر بلند شدند اول دو رکعت نافله‌ی صبح خواندم بعد هم نماز صبح خواندند گفت رفتم به حکم گفتم، حکم گفت ناقضت حدیثک الاول ببینید.

تو مگر نگفتی اگر وقت داخل شد اول به فریضه چطور گفتی اینجا وقتی که قضا شد اول به نافله شروع کرد، این نکته چیست؟ روشن شد؟ یعنی کاملاً احکام را در یک فضای متناسب و متناسخ و متجانس با هم می‌دیدند این نکته را خوب دقت کنید.

آن که این تعبد صرف است و لذا در روایات ما دارد انما هی اصول علم، این را عرض کردم این روایات را مرحوم آقای بروجردی در کتاب جامع الاحادیث، این قسمت جامع الاحادیث در زمان خود ایشان چاپ شده است. در جامع الاحادیث در آن کتاب بحث مقدمات چون عرض کردیم این قسمت‌هایی که زمان آقای بروجردی چاپ شده نکات فنی دارد یکی از نکات فنی که مرحوم آقای بروجردی مراعات می‌کردند این بود که اگر در باب واحد مثلاً سه طایفه روایت داریم، حالا یکی عن رسول الله، یکی از امام صادق، یکی حتی از توقیعات امام ایشان نظرشان این بود که هر طایفه‌ای را وقتی در باب هر طایفه را پشت سر هم بیاوریم.

مثلاً انما هی اصول علم اینها هر چه روایت اصول علم بود پشت سر هم آورده پنج تا شش تا روایت را پشت سر هم آورده است. آن روایت که ان حدیثنا صعب... چهار تا پنج تا حدیث است این ها را پشت سر هم آورده است. در مثل وسائل مقید نیست به این جهت این ها را پشت سر هم بیاورد در مثل وسائل اصح فالاصح حساب می‌کند یعنی از اول شروع می‌کند هر چه اصح است

ممکن است یک حدیثی سندش صحیح باشد در اول باب یکی دیگری مثلاً ضعیف است آخر باب و این ترتیب احادیث خود هر باب خودش از نکات فنی است در جمع آوری ها.

غرض اگر آقایان خواستند نگاه کنند کتاب جامع الاحادیث جلد یک که الان این چاپ جدید هم مقدمات است در باب حجیت فتوی الاثمه در آنجا یا در باب عدم حجة القیاس الان در ذهنم نیست چون این دو تا باب خیلی با هم چیز دارند، در آنجا نمی دانم شش تا یا هفت تا روایت است انما هی اصول علم نرثها کابر عن کابر، این اصول علم اشاره ی به این است یعنی اینها با ملازماتش حساب کردند. حالا یک کمی خارج شدیم از بحث باز برگردیم در جای مناسب خودش بحث کنیم.

یک نکته ای را دیروز ایشان نوشته بود که منشاء اشتباه ما هم شد در همین صفحه ی ۷۷ اذا شک علی نفی جزئیة شیء لو فرض انه وارد فی مقام البیان للمسمى بالصلاة ، یعنی مقام تسمیه ، اما لو کان واردا فی مقام بیان ما هو المأمور به ، یعنی تکلیف یعنی وظیفه ، فیمكن التمسك باطلاقة علی کلا القولین. من دیروز این عبارت را خواندم به ذهنم آمد که این روشن نباشد البته خوب شد دست نزدیک می خواستم نسخه ی خودم را تصحیح کنم کالاحتمالین ، من خیال کردم این احتمالین است حالا ایشان آورده است. تصادفا امروز که فصول را نگاه کردم دیدم در فصول است این مطلب در فصول آمده دو تا احتمال دو تا کلام در فصول آمده است.

من چند دفعه عرض کردم آقایان اگر می خواهند درست کفایه را مطلع بشوند فصول را حتما ببینید چون کلمات کفایه ناظر، چون در آن زمان ها مثل زمان ما قوانین را هم می خواندند اما دیگر زمان ما فصول افتاده بود اما در این زمان هایی که آن زمان بوده فصول کتاب اصلی بوده است. یعنی قوانین و فصول خیلی از مطالبی که در کفایه دارد ناظر به کتاب فصول است و من تعجب می کنم فکر نمی کردم که نائینی هم ناظر به فصول باشد می گویم نزدیک بود کتاب خودم را تصحیح بکنم خوب شد دست نزدیک معلوم شد قولین است من اول احتمال می دادم احتمالین است این مقرر اشتباه نوشته است، علی ای این نکته را باید توضیح بدهم دیدم نه همین طور است که ایشان فرموده دو قول است این دو قول را در کتاب فصول آورده است. این هم راجع به این نکته ی استدراک ما سبق.

بعد ایشان فتحصل من جميع ما ذكرنا : ان التمسك بالاطلاقات الواردة في الكتاب لا يمكن على كلا القولين ، ووجهه : انه لا يمكن ان تكون تلك الاطلاقات پس این ثمره‌ای را که گفتند نمی‌شود باور کرد ، عرض کردم انصافش خود بحث صحیح و اعم اصولا برای ما روشن نشد بحث اصلی نشد دو مرتبه هم به کتب اهل سنت و مصادر قدیمی مراجعه کنم لکن علی ما فی الخاطر به حسب ، به نظر من این بحث بعدها اصولا مطرح شده و یکی از نکات تمسک به برائت یا اشتغال بوده که مثلا اگر اعمی باشیم برائت جاری می‌شود اگر صحیحی باشم فکر می‌کنم نبوده ، آن که الان ما داریم در کتب شیعه اولین کسی که این بحث را آورده مرحوم شهید اول است آن هم در کتاب فوائد خودش القواعد والفوائد ایشان این بحث را آورده است.

من عرض کردم در میان ما شیعیان قواعد فقهیه که دیگر الان خیلی کتاب نوشتند از شیعه زیاد نوشتند، تا آن جایی که من در ذهنم است عرض کردم خیلی چیز نیست این اصلش از اهل سنت بوده مرحوم شهید اول و انصافا شهید اول خیلی مرد فوق العاده‌ای است انصافا هم در فقه و اصول و حدیث و هم اطلاعاتش روی حدیث عامه و حتی روی حدیث خاصه و احاطه‌اش به احادیث شیعه خیلی عجیب است. هم بحث‌های اصولی‌اش خیلی قوی است رجالی‌اش هم تا حدی خوب است، خیلی شخصیت مغتنمی است .

عده‌ای هم معتقدند ایشان افقه فقهای شیعه در تاریخ غیبت مرحوم شهید اول است. و مرحوم حاجی نوری البته من خودم مستدرک را کلا نخواندم خاتمه را مرحوم آقای بجنوردی نقل می‌فرمودند که مثلا محدث اعظم در میان شیعه پنج نفر هستند و محدث اعظم کسی است که تمام روایات شیعه را دیده ، یکی هم شهید اول است و مخصوصا هم یک مجموعه‌ای هست به خط جد پدر شیخ بهایی ، جد شیخ بهایی نیست که از شهید نقل می‌کند الان شاید از آن مجموعه حدود پنج جلدش از این طرف و آن طرف پیدا شده است. مجموعه‌اش شاید هشت جلد باشد خیلی فواید حدیثی دارد و احادیث نابی دارد که آدم متحیر است ایشان اینها را از کجا آورده است. خیلی مرد فوق العاده‌ای است.

عبارت ایشان در فوائد عرض کردم تا آنجایی که من می‌دانم بله دائی ما یا عموی محقق کتابی دارد به نام الاشباح والنظائر چاپ شده کتاب کوچکی است، ببینید اصطلاح الاشباح والنظائر در کتب اهل سنت روی قواعد فقهیه است، آنها قواعد فقهیه را

می گویند الاشباح والنظائر، قاعده‌ی مثلا لا ضرر کجاها جاری می شود، حدیث رفع، اینها را اصطلاحاً قواعد فقهیه را اشباح و نظائر می گویند اهل سنت.

و عرض کردم کرا الان چهار کتاب در چهار مذهب در اشباح و نظائر هست که تقریباً معروف ترشان در مذهب شافعی است همین کتاب سیوطی، احناف هم دارند، مالکی ها هم دارند، حنبلی ها هم دارند، یکی از چیزهایی است که مذاهب اربعه شان اشباح و نظائر را دارند، این اشباح و نظائری که ما داریم قواعد فقه نیست، همان فقه است لکن مرتبش کردند این شبیه مثلا، این فقه نیست اولین کسی که قواعد فقه را دارد در حقیقت شهید اول است و عرض کردیم سر این که جمله ای از مسائل قواعد فقه یا مثلا اینها الان محل اشکال است سرش این است که اینها اصولاً از قدیم نبوده مثلاً فرق بین حق و حکم که حق قابل اسقاط است و حکم قابل اسقاط نیست که آقای خوئی هم قبول فرمودند این فرق از زمان شهید، در کلمات اهل سنت بوده، این را دقت بکنید ما جمله ای از ما در آنجا بوده توسط شهید اول به دنیای شیعه کشیده شده طبعاً کشیدنش به دنیای شیعه مشکل ندارد بالاخره الان هم خیلی از قوانین در سازمان ملل و غیره هست که ما می توانیم آنها را از نظر اسلامی بررسی بکنیم مشکل خاصی ندارد لکن آیا دقیقاً تفریع شده یا نه این جایی است که باید رویش کار شود. آیا دقیقاً توانستیم آن مطالب را و لذا الان اصلاً یکی از مباحثی که تکرار می کند مرحوم نائینی و بعد هم آقای خوئی و دیگران فرق بین مسالهی اصولی و قاعده‌ی فقهی است.

چون من عرض کردم این طول می کشد و ما از بحث خارج می شویم. نکاتی است فوایدی است عرض کردم از قرن اول از زمان صحابه که با موضوعات جدید روبرو شدند دقت کنید، و فهمشان این بود که این موضوعات در کتاب نیامده در روایات هم سوال می کردند کسی از پیغمبر نقل نمی کرد نکته‌ی سوم هم وصایت را قبول نداشتند حاضر نبودند به علی بن ابی طالب برگردند دقت کردید، سه تا نکته‌ی اساسی را در ذهن داشته باشید، موضوعات جدید بود در کتاب نبود سنت هم کسی نقل نمی کرد.

گاهی اوقات حتی، این در کتاب رسالهی شافعی است خیلی هم عجیب است که شافعی این را نقل می کند، که می گوید کسی از عمر مسالهی پرسید یک جوابی داد بعد یک عرب عادی بیابانی بدوی آنجا بود گفت یا عمر من یک روزی پیش رسول الله بودم این سوال را من کردم یا کسی از رسول الله پرسید رسول الله اینجور فرمودند خیلی عجیب است یعنی تا حد علمشان تا یک نفر عادی مثلاً بعد عمر گفت خیلی خوب حالا که اینطور فرمودند تو حرف، به آن طرف گفت تو مطلبی را که رسول الله فرمودند

انجام بده نه آن که من گفتم آن وقت شافعی هم یک بیانی پشتش دارد خیلی عجیب است اصلا من تعجب می کنم که اینها با اینکه خیلی تعجب آور است که مثلا عمر در این حدی که وقتی می خواهند بگویند این نیست به همان ذوق خودش اکتفا می کند که یک عرب بدوی حالا ایشان مثلا پدر خانم رسول الله بود یک عرب بدوی مثلا بگویند من از رسول الله خلاف این را شنیدم خیلی عجیب است این ، عرض کردم در رساله ی شافعی این هست شاید همان تقریبا شاید اوائلش قسمت اول کتاب .

علی ای حال دقت کردید، لذا از آنجا رجوع شد به این قواعد مثل لا ضرر مثل لا حرج مثل رفع عن امتی ما لا ، اینها را رساندند در تشریع و این کار به صورت رسمی از بعد از نیمه ی قرن اول دیگر وارد فقه شد دقت کردید؟ یعنی یکی از راه هایی که فقهای اهل سنت انجام دادند این بود مثلا ما احتمال دادیم لا ضرر شان حکومت باشد دقت بکنید، خوب شان حکومت باشد به مسائل حکومتی برمی گردد، بحثش هم مفصل گفتیم، دقت بفرمایید.

اما فقهای اهل سنت حتی فقهای زیدیه مثل این الامام الهادی، الان زیدی های یمن هادوی هستند، الامام الهادی یحیی بن الحسین از سادات حسنی است که به یمن آمده و تاسیس دولت زیدیه را در یمن کرد، کتابی به نام الاحکام دارد، ایشان چند بار هم می آورد لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام، خیلی هم عجیب است ایشان قید فی الاسلام دارد با اینکه در لا ضرر قید فی الاسلام ندارد، ایشان می آورد لا ضرر را به آن تمسک می کند، ایشان در نیمه ی دوم قرن سوم است. در زمان غیبت صغری است دویست و شصت و هفتاد است.

علی ای حال اینها آمدند چه کار کردند؟ همین را آوردند در دامن فقه و حکم فقهی در آوردند نه سیاسی، نه حکم اداری و اجتماعی می دانید چقدر فرق می کند قصه ؟ و عرض کردیم سر این مطلب کجا شروع شد ، اصطلاحا خلفای راشدین نزد اهل سنت پنج تا بودند به ضمیمه ی امام حسن ، خلفای راشدین هم حاکم بودند هم فقیه بودند فتوا می دادند، از زمان معاویه که به قول روایت دارد که ثم یكون ملک ، به حساب پادشاهی آمد به جای اینها، فقه را دیگر از خلافت جدا کردند دقت کردید؟ کار خلیفه اداره شد آن وقت مسائل جدید را دادند به فقها، این تفکیک بین فقه و اداره ی جامعه، نمی دانم روشن شد ؟

فقها طبعاً این مسائل را بررسی کردند به این مشکل برخوردند که روایت خاص نیست ظاهر آیات هم نیست لذا این قواعد مثل لا ضرر لا حرج مقدمه ی ، این بحث های اصولی شروع کرد شکل گرفتن ، لکن شکل گرفتنش را من توضیح دادم در قامت فتوای

فقهی بود، مثلاً به اینکه در لباس غصبی نماز بخوانم می‌گفت اشکال ندارد بعد شد این اجتماع امر و نهی این اصولش بعد شد، از قرن چهارم شد.

قرن اول و دوم این نکته‌ی فنی را دقت بفرمایید همان مباحث اصولی هست لکن در شکل فتوای فقهی نه در شکل اصولی، از اواخر قرن دوم شکل اصولی گرفت، باز هم شکلش خیلی اصولی اصولی نیست، به هر حال تقریباً شکل اصولی گرفت که گفتیم اولین کتابی که به اسم اصول الان اهل سنت می‌شناسند برای شاگرد ابوحنیفه به نام شیبانی محمد، در کتب حنفیه زیاد است و قال محمد مرادشان محمد بن حسن شیبانی شاگرد معروف ابوحنیفه است به نظرم متوفای صد و هشتاد و هفت، هشت باشد بعدش هم رساله‌ی شافعی است آن کتاب را خبر ندارم موجود است یا نه اصلاً چاپ شد یا نه اما رساله‌ی شافعی را دارم کتاب خوبی هم هست انصافاً رساله‌ی شافعی چون اولین بذر اصولی این است دیگر اولین کتاب اصولی که الان بین اهل سنت هست اطلاع بر کتاب و خصوصیات کتاب خیلی نافع است، حالا به یک مناسبت‌هایی در یک جایی شاید عبارت‌های کتاب را هم بخوانم خدمتان.

علی‌ای دقت کردید، این دنیای فقاها این‌ها رواج گرفت، آن وقت قواعد فقهی هم آمد مثل لا ضرر و اینها قواعد اصولی هم آمد در حقیقت هر دو آمدند بعدها که اصول بنا شد شکل بگیرد و اینها یک تفکیکی بین قاعده‌ی فقهی و مساله‌ی اصولی گذاشتند دیگر وقت را هم ما یک کمی گرفتیم از بحث خارج شدیم امروز باید ببخشید یک تفکیکی بین مساله‌ی اصولی فرض کنید مثلاً آمدند گفتند شما اگر فرض کنید می‌روید کسبی انجام می‌دهید پولی به دست بیاورید که نستجیر بالله گناه کنید این را اسمش را گذاشتند مقدمه‌ی حرام اما اگر کاری کردید که دیگری گناه انجام بدهد اسمش را گذاشتند اعانه‌ی بر اثم، اگر انسان مقدمه باشد برای صدور حرام از خودش اسمش را گذاشتند مقدمه‌ی حرام، برای صدور حرام از دیگری، اسمش را گذاشتند اعانه‌ی بر اثم. مثلاً شخصی را سوار ماشین کنند برای یک محلی که بلا نسبت شراب بخورد نعوذ بالله دقت فرمودید این اسمش را گذاشتند اعانه‌ی بر اثم، آن وقت مساله‌ی مقدمه‌ی حرام را گفتند مساله‌ی اصولی اعانه‌ی بر اثم را گفتند قاعده‌ی فقهی به حسب ظاهر ترکیب هر دوی یک بود، یکی را قاعده‌ی فقهی کردند یکی را مساله‌ی اصولی دقت فرمودید؟

این عرف کم کم شکل گرفت لذا آن ها این بحث را کردند این بحث که فرق بین حق و حکم حق قابل اسقاط است حکم قابل اسقاط نیست در کلمات آنها آمده، طبعاً در فوائد شهید هم آمد از زمان شهید اول از قرن هشتم یعنی نهم وارد فقه شیعه شد. دقت کردید؟

مثلاً الان در مسالهی فروش انگور شما می خواهید انگور بفروشید به کارخانه ی شراب، خوب انگور دارید می فروشید این را اعانه ی بر اثم، حالا خیلی هم عجیب است در اهل سنت از همان قرن دوم این را به عنوان اعانه ی بر اثم و گفتند حرام است. فروش شراب حرام بود آن چون روایت از پیغمبر بود ان الذی حرب شربها حرم ثمنها، اما فروش انگور به کارخانه ی شراب دقت کنید این را گفتند اعانه ی بر اثم است، چون شما با این کار کاری می کنید که این شراب درست بکند آن در حرام واقع بشود تصادفاً در فتاوی فقهای ما هم نیامده است از زمان علامه و اینها آمده که این اعانه ی بر اثم است بیع العنب لمن يجعله خمرًا، خیلی هم عجیب است این فاصله ی زمانی علامه قرن هشتم است، این فاصله ی زمانی خیلی معنا دارد است که در.

بعد این جزو قواعد فقه شد، اصلاً در کتاب مرحوم شیخ در مکاسب یکی از عناوین مکاسب محرمه شد اصلاً دقت فرمودید؟ کم کم از عناوین محرمه قرار گرفت. البته قبل از مرحوم شیخ به نظرم در کتاب شرائع هم هست چون این پنج تا عنوانی را که شیخ در مکاسب محرمه دارد هر پنج تا در شرائع است لکن به ترتیب شیخ یعنی به این بیان شیخ نیست، هر پنج تا را شیخ از مرحوم، یعنی علمای بعدی کلاً از شرائع گرفتند.

البته بحث ما امروز تمام شد یک کمی خارج شدیم بیش از کمی لکن نکات بدی نبود که خیلی تاثیر گذار است لذا خوب دقت کنید.

و لذا مثلاً الان خود آقای خوئی مثلاً می گویند حق و حکم مثل هم است و هیچ فرقی نمی کند، آن وقت این مطلب که فرق بین مسالهی اصولی و قاعده ی فقهی چیست من عرض کردم به مناسبت استصحاب دیگر حال تکرارش نیست در این کتاب دیدم بعضی از معاصرین درباره ی قواعد فقهی نوشتند یازده فرق بینشان گذاشته است. و مرحوم نائینی هم چون این را آقای خوئی هم می آورند کرارا و عبارات ایشان دقیق نیست حالا دیگر بحث تمام شده وقت هم عرض کردم.

قاعده‌ی مرحوم نائینی این طور است القاعدة الفقیة کل مسألة تقع نتیجتها کبری قیاس استنتاج حکم شرعی فرعی جزئی، کبری حکم شرعی فرعی جزئی، مساله‌ی اصولیه کل مسألة تقع نتیجتها کبری قیاس استنتاج حکم شرعی فرعی کلی، این جوری آن کلمه‌ی آخرش با همدیگر فرق دارند. این فرق را هم اهل سنت نگذاشتند تصادفاً این از ابداعات مرحوم نائینی است در آن یازده فرقی که من نقل کردم این فرق نیست لذا گفتیم با فرق مرحوم نائینی دوازده تا شد، یازده تا را از اینجا نقل کردیم یکی هم از مرحوم نائینی، دوازده فرق شد خود ما هم یک چیز دیگر در این مقام عرض کردیم. فرق حق و حکم را هم جور دیگر عرض کردیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین